جلسه 497

دوشنبه 24/03/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به این بود که آیا در دوران امر بین رجوع به عام و یا استصحاب حکم خاص، مرجع عام است و یا استصحاب حکم خاص است؟

عرض کردیم به نظر ما مرجع عموم عام است مطلقا. یک فرع فقهی مطرح شد که ما عرض کردیم مربوط به این بحث نیست، و در بحوث به نظر ما اشتباه شده است که این فرع را به عنوان مثال برای این مسأله ذکر کرده اند، و آن استغناء عن المؤونة بود. منتهی از نظر حکم فقهی ما نکته ای را عرض کردیم، وآن این است که اختلاف است بین فقهاء، مثلا شما ماشینی داشتید، می خواهید این ماشین را بعد از گذشت یک سال از استفاده از آن بفروشید ماشین دیگری بخرید. حضرت امام ره فرموده اند آن لحظه ای که این ماشین را می فروشید، پول این ماشین در این مدت که هنوز ماشین دوم را نخریدید مؤونه نیست. و این ربحی است مربوط به سالهای قبل. پس هر ربحی خمس دارد خرج منه ما کان مؤونة بالفعل و پول این ماشین بالفعل مؤونه نیست پس باید خمس آن را فورا بدهید.

وهمینطور کسی که خانه ای دارد و بعد از یک سال نشستن در خانه می خواهد آن را بفروشد و خانه جدیدی بخرد. ولو یک ساعت فاصله بیفتد بین فروش خانه قبلی و شراء خانه بعدی، در این یک ساعت خمس پول خانه قبلی منجز می شود و باید تخمیس بکند آن را. چون الخمس فیما افاد الناس، ربح متعلق خمس است، عنوان مؤونه از آن خارج شده، عنوان مؤونه هم ظاهر است در مؤونه فعلیه، و پول این خانه یا ماشین مؤونه فعلیه در این یک ساعت نیست. یک سال مهلت هم که در اینجا نیست، یک سال مهلت از زمان حدوث ربح است نه الان. پس باید خمسش را پرداخت کنید.

ما عرض کردیم این اشکال، اشکال قویی است. و تشبیه می شود الخمس بعد المؤونة به اینکه بگویند اداء الدین بعد المؤونة. چه جور اگر بگویند اداء الدین بعد المؤونة شما این خانه و ماشینی که داشتید مؤونه شما تا امروز بود، ولکن وقتی که دیگر نیاز ندارید به این ماشین، نیاز ندارید به این خانه در فلان شهر که دیگر به آنجا اصلا رفت وآمد نمی کنید، اعراض کرده اید از آنجا، خب اداء الدین بعد المؤونة هیچوقت نمی گوید که یک روزی این ماشین مؤونه بود، این خانه در فلان شهر مؤونه بود، دیگر استثناء می شود از اداء دین. اینطور نیست. الان وقتی مؤونه نیست اداء الدین بعد المؤونه می گوید من نمی گویم شما این خانه را که در فلان شهر دارید نگه دارید اداء دین نکنید، چون بالفعل که مؤونه شما نیست.

ما برای حل این مشکل گفتیم که بعید نیست که ظاهر الخمس فیما افاد الناس یا واعلموا أنما غنمتم من شیء فأن لله خمسه فقط بیان حدوث الخمس بحدوث الفائدة باشد، ناظر به بقاء اصلا نباشد، به دو بیان:

یک بیان این است که لفظ افاد از معنای مصدری گرفته شده است، سود بردن. سود بردن انصراف دارد به آنِ حدوث فائده. اینکه در تمام این لحظات سود نمی برد. همان روزی که یک مریدی پیدا شد به او پنج میلیون بخشید گفت برو ماشین بخر، یا پدرش به او بخشید گفت برو ماشین بخر، آن روز سود کرد. بعد از آن فائده به معنای اسم مصدری هست اما موضوع خمس افاد الناس، غنمتم هست که ظاهر است در حدوث فائده. سود بردن. سود بردن مربوط می شود به آنِ حدوث. آنوقت دلیل خمس می گوید سود که بردی خمس دادر. خب این مفادش حدوث خمس است عند حدوث الفائدة. اگر یک دلیلی آمد گفت لایحدث الخمس بحدوث الفائدة التی تکون مؤونة السنة، دیگر اطلاق و عموم الخمس فیما افاد الناس نسبت به این فرد ساقط شد رأسا. فرق می کند با مواردی که خطاب عام هم حدوث را می گوید و هم بقاء را، مثل اکرم العلماء دائما. هم وجوب اکرام را حدوثا می گوید و هم بقاءا. دلیل مخصص آمد گفت لا تکرم زیدا یوم الجمعة، حدوث را نفی کرد، اما برای بقاء مدلول تضمنی اکرم العلماء دائما حجت است.

اما در جائی که خطاب عام فقط حدوث را می گوید، اصلا بقاء مدلول مطابقی و یا تضمنی خطاب عام نیست، مدلول التزامی است که لو حدث یبقی. خب آن مدلول التزامی فرع بر مدلول مطابقی است. دلیل بر حدوث خمس عند حدوث الفائدة در این موردی که مؤونه هست از کار افتاد. بعد از اینکه از مؤونه بودن خارج شد ما به کدام عام رجوع کنیم؟ به عام الخمس فیما افاد الناس؟ او که ناظر به مرحله حدوث الخمس عند حدوث الفائدة بود.

این یک تقریب.

تقریب دوم: این است که بگوئیم نه، اگر لحاظ خطاب بکنیم، در خطابات عناوینی داریم که فقط مصدری نیست، مثلا علیهم الخمس فی امتعتهم و صنایعهم، اما الغنائم و الفوائد فهی واجبة علیهم فی کل عام. اینها اسم مصدری هستند. می گوئیم در عین حال اینها هم به یک نکته عرفیه حمل می شوند بر همان معنای مصدری. حالا کار نداریم که الغنائم و الفوائد فهی واجبة علیهم فی کل عام ذیل همین آیه و اعلموا أنما غنمتم و در تفسیر این آیه آمده است در صحیحه علی بن مهزیار، و ظاهر ما غنمتم معنای مصدری غنمتم است که همان حدوث الغُنم و الفائده است. نکته عرفیه هم در کنارش هست وآن این است که اگر قانونگذار گفت هر کسی که ارث برد باید یک پنجم آن را به دولت بدهد مگر آن ارثی که مؤونه باشد. این خانواده پدرشان فوت کرده، در این خانه زندگی می کنند. پس در ابتداء کار مالیات شامل این خانه مسکونی نمی شود. دیگر عرف نمی آید بگوید بعد از گذشت ده سال این خانواده مادرشان فوت می کند، بچه ها بزرگ می شوند هر کدام صاحب یک شغلی می شوند، دیگر نیازی به این خانه پدری ندارند، مأمور مالیات بیاید بگوید دیگر از امروز به بعد این خانه مؤونه شما نیست، خمس ارث را بدهید به عنوان مالیات دولت بر ارث. اصلا این حرف عرفی نیست. عرف وقتی نگاه می کند همان حیث حدوث را نگاه می کند. اصلا ناظر نیست این خطابها به مرحله بقاء. شبیه بحث ملاقات با نجس که منجس هست، آبی بود کر، در آن یک قطره خون افتاد گفتیم نجس نشد، بعد قلیل شد، بگوئیم حالا که نجس شده رجوع کنیم به عمومات منجسیت نجس للماء، خرج منه الکر مادام کرا. این حرفها درست نیست. آن دلیلی که می گوید الماء یتنجس بملاقاة النجس ناظر به مرحله حدوث ملاقات است، می گوید حدوث ملاقات موجب حدوث نجاست است. این را می گوید. بقاء نجاست ما لم یحصل مطهر او مدلول التزامی است. اگر دلیل آمد گفت عند حدوث الملاقات این آب چون کر بود نجس نشده، بعدا نمی شود تمسک کرد به دلیل ملاقی النجس متنجس برای مرحله بقاء. این عرفیت ندارد.

به نظر ما بهترین جواب از این مبنای حضرت امام ره این است که ما عرض کردیم که اصلا خود خطاب خمس اطلاق نسبت به مرحله بقاء ندارد فقط حدوث را می گوید. و ما نظرمان این است که مؤونه لایحدث فیه الخمس بحدوث الفائدة.

بله کسانی مثل آقای خوئی وآقای سیستانی که معتقدند که مؤونه هم متعلق حکم وضعی خمس هست، الخمس فیما افاد الناس شامل مؤونه هم می شود، فقط مؤونه وجوب اداء خمس به عنوان حکم تکلیفی ندارد، نتیجه هم می گیرند می گویند اگر شما یک میلیون تومان داشتید سال خمسی تان یک ماه دیگر می رسد، ولی گفتید من چون می خواهم بروم مسافرت، بروم خمس این یک میلیون را بدهم، آمدید دویست هزار تومان از این برداشتید دادید بابت خمس، برگشتید منزل دیدید مهمان ها آمده اند. آن پولی که داشتید همه اش خرج این مهمانها شد. یعنی علاوه بر اینکه 800 تومان باقیمانده را خرج کردید دیدید 200 تومان هم به مغازه دار محل بدهکار شدید. برگشتید دفتر مرجع تقلید، گفتید آن 200 هزار تومان ما هنوز پیش تان هست؟ گفتند بله هنوز مصرف نکردیم. مشهور می گویند وظیفه آن دفتر این است که 200 هزار تومان شما را به شما برگرداند. چرا؟ برای اینکه تخیل کرده بودید که این خمس تعلق گرفته است به مال. کشف خطاء شد، معلوم شد متعلق خمس نبوده است. الخمس بعد المؤونه. و ما هم همین را می گوئیم. اما مرحوم آقای خوئی وآقای سیستانی می گویند نه، واجب نبود شما اداء خمس بکنید اما خمس تعلق گرفته بود به این مال. حالا واجب نبود اداء کردید، وقع صحیحا، صدر من اهله و وقع فی محله. پس گرفتن در کار نیست، ما کان لله فلا یرجع فیه، حق رجوع ندارید. اصلا جائز نیست که این خمس را به شما برگردانند، مگر اینکه خود شما مصرف باشید برای سهم امام، سهم امام به شما بدهند والا نمی شود. چون استثناء از حکم وضعی نیست بلکه استثناء از حکم تکلیفی است علی ما بینّاه فی محله.

خب طبق این بیان دیگر حرف ما درست نمی شود. چون حدث الخمس بحدوث الفائدة. ولو مؤونه است، فقط وجوب اداء نداشت تا مادامی که مؤونه بود، امروز دیگر مؤونه نیست. خمس از اول در این مال بود، تا مؤونه بود وجوب اداء نداشت، حالا که از مؤونه بودن خارج شد قاعده اولیه می گوید إن الله یأمرکم أن تؤدوا الامانات الی اهلها. مال امام است، دیگر مرخص نیستی در امساک به این خمس، پس اداء کن به اهلش. طبق این نظر آقای خوئی خود قاعده اولیه اقتضاء می کند وجوب اداء خمس را، دلیل خاص نمی خواهیم.

اما طبق نظر ما نه، دلیل حدوث الخمس بحدوث الفائدة تخصیص خورده اینجا را شامل نمی شد حدوثا، بقائش هم که دلیل ندارد.

پس شما ممکن است بفرمائید آقای خوئی ره هم باید مثل امام بشود طبق این مبنا، و بگوید بعد از خروج از مؤونه خمس وجوب اداء پیدا می کند.

اما نخیر، آقای خوئی ره قائل نشده. دو وجه ناتمام ذکر کرده برای عدم وجوب خمس:

وجه اول: اینکه گفته زمان در الخمس فیما افاد الناس ظرف است نه قید. وقتی تخصیص خورد این عام به مؤونه، دیگر بعد از زوال عنوان مؤونه نمی شود به عام رجوع کرد، چون زمان در او ظرف است.

اقول: جناب آقای خوئی! اولا: شما در اصول گفتید که چه زمان ظرف باشد در عام و چه قید باشد در عام فرق نمی کند، باید به عام رجوع کرد. اصولتان این است، چطور شده در فقه اونجوری فرمودید. ثانیا: طبق مبنای شما که دلیل الخمس فیما افاد الناس تخصیص نخورده به مؤونه. چون شما می گوئید مؤونه خمس دارد. ترخیص در عدم اداء خمس هست در مورد مؤونه نه استثناء از حکم وضعی خمس. پس عام اصلا تخصیص نخورده است در موارد مؤونه به نظر شما.

پس این وجه آقای خوئی ره که درست نشد.

وجه دوم: ایشان می گوید مفاد دلیل استثناء مؤونه این است که آن چیزی که یک زمانی مؤونه بود دیگر تا آخر خمس ندارد. شبیه لاتنال عهدی الظالمین گفتند آن کسی که یک روز ظالم بود مثل خلفاء غاصب، بالاخره یک روزی مشرک بودند، لاینال عهدی الظالمین، عهد امامت به کسی که ظلم در او حادث بود نمی رسد. در روایت هم اینجور بود دیگر. اینجا هم همین است. آن چیزی که یک زمانی مؤونه بود دیگر خمس در او واجب نیست.

اقول: می گوئیم جناب آقای خوئی! این قیاس مع الفارق است. در اینجا دارد که علیهم الخمس بعد مؤونتهم. بعد مؤونتهم یعنی علیهم اداء الخمس بعد مؤونتهم، خب شما می گوئید الان این خانه در روستا که من دیگر رفت وآمد نمی کنم مصداق مؤونتهم هست؟ او که مؤونه نیست. کان مؤونة سابقا اما الان که مؤونه نیست. اگر روایت می گفت لاخمس فی مؤونة سنة الربح، مؤونه سنه ربح خمس ندارد، بله این خانه ده سال پیش پولش را به دست آورده بودیم و در آن سال مؤونه سنه ربح که بود تا روز قیامت هم می گویند این مؤونه سنه ربح است. مؤونه سنه ربح مؤونه سال مثلا هشتاد، خب این همیشه بر آن صادق است که مؤونه سال هشتاد است، مؤونة سنة الربح. ولی روایت که اینجوری نیست. روایت می گوید علیهم الخمس بعد مؤونتهم، الخمس بعد المؤونة، ظاهرش مؤونه فعلیه است. بله، مؤونه فعلیه باشد و در سال ربح مؤونه شده باشد. دو قید دارد. یکی اینکه مؤونه فعلیه باشد، دوم اینکه در همان سال ربح مؤونه شده باشد. اگر در سال ربح مؤونه شده ده سال بعد مؤونه شده کافی نیست به نظر مشهور. یک قید این است که مؤونه بالفعل باشد، و قید دوم این است که ومؤونه در سال ربح بشود نه بعد از آن.

این خانه در روستا قید اول را ندارد، قید اول این است که مؤونه باشد، خب الان دیگر مؤونه نیست، لذا دلیل استثناء شاملش نمی شود. شبیه همان اداء الدین بعد المؤونه. اگر شما تا الان بدهکار بودید، می گفتند اگر خانه روستایش را بفروشد تابستانها که می رود آنجا آواره می شود، پس باید طلبکار صبر کند. اما اگر دیگر شما به آن روستا نمی روید، الان دیگر نیاز به آن خانه ندارید، باز هم بگوئیم اداء الدین بعد المؤونة؟ وجهی ندارد، الان دیگر مؤونه نیست. مناسبت حکم و موضوع هم در اداء الدین بخاطر نکته این است که مدیون به مشکل برخورد نکند. الان شما به مشکل برخورد نمی کنی باید بروی اداء دین کنی. الان مؤونه صدق نمی کند باید بروی اداء دین کنی. در مورد لاخمس فی المؤونه الان مؤونه صدق نمی کند، باید بروی اداء خمس بکنی. مگر طبق آن نظری که ما عرض کردیم که ظاهر خمس به عنوان مالیات این است که حدوث الفائدة موضوع لحدوث الخمس. نکته مالیات بودن و ضریبه بودن است. قیاسش نکنید به اداء الدین بعد المؤونه، آنجا نکته فرق می کند. آنجا نکته این است که مکلف و این بدهکار به مشکل برخورد نکند، وقتی بی نیاز شد از آن خانه برود اداء دین بکند. اما در مورد مالیات خمس، نکته ضریبه بودن است که عقلاء در ضریبه ناظر به حدوث هستند، مثل بحث مالیات بر ارث.

از این بحث گذشتیم.

یک نکته ای هم در آخر بحث عرض کنم: مرحوم آقای صدر فرموده: گاهی خاص شبهه مفهومیه دارد. مثلا عمومات می گوید کتب علیکم الصیام، همه مکلفند به صوم حتی طفل غیر بالغ. خرج منه من نبت علیه الشعر الخشن علی عانته. آقا شعر خشن شبهه مفهومیه دارد، خود این پسر هم شک دارد که به این مقدار از غلظت مو عرفا می گویند الشعر الخشن یا نه؟

آقای صدر فرموده: شبهه مفهومیه مخصص منفصل است اینجا روشن است که رجوع می کنیم به عام. می گوئیم خرج من عموم التکلیف قدر متیقن. قدر متیقن آن مقداری است که یقین داریم که شعری که بر عانه او روئیده عرف به او شعر خشن نمی گوید. اما آن مقداری که شک داریم عرف به او شعر خشن می گوید یا نه، در این شبهه مفهومیه باید رجوع کنیم به عموم تکلیف. ما یقین داریم آن پسرهایی که بر عضوشان شعر لطیف روئیده، آنها مکلف نیستند. اما آنهایی که شک داریم که شعر لطیف است یا شعر خشن است عرفا، شک داریم در تخصیص عمومات تکلیف، اقیموا الصلاة، کتب علیکم الصیام... .

این مثال را چرا آقای صدر اینجا زد؟ چون از قبیل تخصیص فرد است فی بعض الازمنه. قبل از شعر خشن یقینا خارج بود این طفل از عموم تکلیف، نمی دانیم تا کی خارج است. ولذا محل بحث بر آن منطبق است که رجوع به عام بکنیم یا استصحاب خاص بکنیم. آقای صدر می گوید معلوم است باید رجوع به عام بکنیم. البته نه چون استصحاب در شبهات مفهومیه جاری نیست. نه. استصحاب هم در شبهات مفهومیه جاری بود باز ما باید رجوع به عام بکنیم. چون عام اماره است مقدم است.

اقول: ما دو تا اشکال داریم:

اشکال اول: ما قبلا گفتیم که شبهه مفهومیه مخصص منفصل آن چیزی است که امکان ندارد مولا بگوید لا أدری ما هو موضوع حکمی. اگر مولا بگوید نمی دانم پذیرفته نیست. مثل اینکه مولا یک لفظی می گوید، می گوید لا تکرم العالم الدیز. می گوئیم جناب مولا این دیز چه لغتی است؟ می گوید لغت محله ما است. می گوئیم مقصودت از این دیز چیست؟ می گوید نمی دانم مقصود عالم دروغگو است یا عالم گنهکار است. می گوئیم مولا! تو مقصودت را نمی دانی چیست؟ می گوید نه نمی دانم. این معقول نیست. درست است که ممکن است بگوید نمی دانم لفظ دیز معنایش چیست، اما نمی تواند بگوید نمی دانم مقصود خودم چیست. چون این لفظ که برای خود مولا قداست و موضوعیت ندارد. مولا آن معنایی که در نظرش هست باید مشخص باشد که چیست. این می شود شبهه مفهومیه.

اما این که بیاید بگوید ما نبت علیه الشعر الخشن. برویم یک مویی را به مولا نشان بدهیم بگوئیم عرفا این شعر خشن است یا نه؟ می گوید من چه می دانم. علم غیب حسابش جداست اما به حسب عادی من هم مثل شما. مثل اینکه گفته در خیابان صفائیه توقف نکن، بعد می بینی مولا در یک گوشه از فلکه آخر صفائیه که شبهه مفهومیه خیابان صفائیه است. می گوئی جناب مولا! اینجا خیابان صفائیه است؟ می گوید من چه می دانم برو از مردم بپرس. ما یک قانونی گفتیم خودم هم اگر بخواهم عمل کنم باید رجوع کنم به عرف. این شعر خشن هم همین است. ولذا می شود ما نبت علیه الشعر الخشن عرفا. و در حقیقت این شعر مشکوک الخشونة می شود شبهه مصداقیه ما یصدق علیه الشعر الخشن عرفا. این را ما قبلا توضیح دادیم. مثال می زدیم گفتیم مولا می گوید انفاق کنید به معروف، امساک کنید به معروف. می پرسیم جناب مولا! اگر در تابستان مرتب آب دوغ خیار بدهیم به خانواده آیا این امساک به معروف است یا نیست؟ مولا می گوید من نمی دانم، تابع نظر عرف است. یا مثلا إذبح فی منی، از مولا می پرسیم این گوشه کنار کوه منی هست یا نه؟ می گوید بروید از عرف بپرسید ببینید آیا عرف اینجا را منی می داند یا نه. ما یک قانونی تأسیس کردیم گفتیم یجب الذبح فی منی، لازم نیست خودمان بدانیم که محدوده منی کجا است. ولذا خیلی مواقع مولای عرفی نمی داند.

اشکال دوم: جناب آقای صدر! قبول، شبهة مفهومیة، چون هر چه ما می گوئیم آقایان قبول نمی کنند می گویند نه این شبهه مفهومیه است. خب جناب آقای صدر! چرا رجوع کردی به عموم تکلیف مثل کتب علیکم الصیام؟. من نمی گویم اطلاقات تکالیف منصرف است به بالغین. نه، قبول می کنم که اطلاق دارد شامل صبی ممیز هم می شود. اما جناب آقای صدر! عام متوسطی داریم می گوید صبی تا محتلم نشده بر او تکلیف نیست، بعد از احتلام بر او تکلیف است. خب باید رجوع کنیم به این عام متوسط. از این پسر سؤال می کنیم می گوئیم شما که می گوئیم شما که می گوئی شک دارم که این مو لطیف است یا خشن است عرفا، شک داری سؤال می کنیم آیا تا حالا محتلم شدی؟ اگر بگوید بله، می گوئیم دیگر اصلا محتلم شدن خودش سبب تکلیف است. اگر بگوید نه تا حالا محتلم نشدم، اینجا عمومی که در صحیحه هشام است که می گوید حتی یبلغ اشده و ما اشده؟ یعنی الاحتلام این عموم تعیین موضع کرده است، گفته است تا صبی محتلم نشود بالغ نیست. خب این پسر هم که می گوید من محتلم نشدم. به این عام متوسط باید رجوع کنیم نه به عام فوقانی تکالیف. همیشه در شبهه مفهومیه مخصص منفصل باید به نزدیکترین عام به مخصص رجوع کنیم نه به دورترین عام. چون این عام متوسط حجةٌ ومقدم علی ذلک العام الاعلی.

هذا تمام الکلام فی هذه المسألة. وبذلک ینتهی بحثنا فی هذه السنة.

سنبحث عن البحث الآخر و هو دورن الامر بین التخصیص و التخصص انشاءالله.

دعا بفرمائید خداوند عاقبت همه ما و شما را خیر بکند و یک آن از خودش و از راه خودش و از اهل بیت و محبت اهل بیت که تنها سرمایه ما در این دنیا وآخرت هست جدا نکند. و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین.